همه باید روزی به شعر بازگردند

شمس آقاجانی در گفت‌وگو با «آرمان ملی»:

شعر به سمت هیچ نظریه‌ای حرکت نمی‌کند

آرمان ملی: شاعران، منتقدان و دنبال‌کنندگان جدی و تخصصی شعر در دهه‌های اخیر، حتما با این گزاره آشنایند که «شعر در زبان اتفاق می‌افتد.» توجه به این مفهوم، خواسته یا ناخواسته مستلزم ورود به عرصه‌های زبان‌شناختی و نظریه‌های ادبی خواهد بود؛ رویکردی که شعر را از مخلوقی صرفا احساسی به مولودی تخصصی و چه‌بسا علمی تبدیل می‌کند. هرچند این رویکرد، بیشتر یک رویکرد پساسرایشی است و به قول شمس آقاجانی «شعر به سمت هیچ نظریه‌ای حرکت نمی‌کند، این نظریات زبان‌شناسانه هستند که باید ببینند شعر دارد چه می‌کند تا خود را به آن برسانند تا بتوانند دگردیسی‌های احتمالی آن را توضیح دهند.» بحث را در گفت‌وگو با این شاعر و منتقد ادبی که یکی از چهره‌های مطرح کارگاه زنده یاد رضا براهنی در دهه ۷۰ بوده است، از پی می‌گیریم؛ آن‌هم به مناسبت برپایی «کارگاه شعر و نظریه ادبی» در آینده‌ای نزدیک.

در خبرها خواندیم که دوره آموزشی تازه‌ای را با عنوان «کارگاه شعر و نظریه ادبی» و با همکاری موسسه فرهنگی «هفت اقلیم» پیش‌رو دارید. لطفا درباره برنامه آموزشی این دوره توضیح دهید.

بله. بعد از وقفه‌ای چند ساله به خاطر شرایط کرونایی و مسائل دیگر، با پیشنهاد و پیگیری دوستان سرانجام برای برگزاری دوره جدید مهیا شدیم که امیدوارم مفید واقع شود. در این دوره نیز همچون گذشته، کارگاه دارای دو بخش نظری و عملی خواهد بود. در بخش نظری به باختین خواهیم پرداخت تحت عنوان کلی «باختین و ادبیات.» البته عنوانش می‌توانست «باختین، نظریه‌پرداز گفت‌وگو» باشد که به دلایلی عنوان اولی را برگزیدیم. بخش دوم کارگاه هم به نقد و بررسی گروهی شعرهای هنرجویان کارگاه اختصاص دارد.

ذیل عنوان نظریه ادبی، به کدام مبانی نظری خواهید پرداخت و آیا به کاربردی بودن آنها برای هنرجویان نیز نظر داشته‌اید؟

ما در این دوره سعی می‌کنیم تنها بر نظریات باختین در حوزه ادبیات (و با نگاهی به شعر!) متمرکز شویم و نه مثلا فلسفه، انسان‌شناسی، روانشناسی و.... که در هر کدام از آنها صاحب‌نظری بزرگ است و در بخشی از مقولات از آغازگران. اما در ادبیات هم باختین منحصرا به رمان و تئوریزه‌کردن ژانر رمان پرداخته است و شعر (و زبان شاعرانه) را تنها در وجهی سلبی در برابر آن قرار داده است. یعنی آنچه که رمان واجد آن است و زبان شاعرانه فاقد آن (و یا فاقد اهمیت ژنریک)؛ مانند چندصدایی اصیل، چندزبانی؛ دیگرزبانی و... اتفاقا همین مسأله اکنون برای ما مهم است و می‌خواهیم ببینم که ژانر شعر و زبان شاعرانه به طور کلی (با تعبیری که باختین از زبان شاعرانه داشت)، در طول دهه‌های بعد از آن نظریات چه تغییر و تطوراتی را از سر گذرانده است و چگونه آن تلقی باختین از شعر دیگر جوابگو نیست.

عناوین مورد بحث در این دوره بسیار گسترده و ممکن است صحبت از همه آنها در یک ترم میسر نباشد. باید ببینیم چگونه پیش خواهیم رفت. اتفاقا آن‌چه در این دوره‌ها مطرح خواهد شد به گمانم بسیار کاربردی و ضروری خواهند بود، حداقل به دلیل خلط مبحث‌هایی که در حوزه نظری شعر و ادبیات ما بسیار رخ داده است و در حال رخ دادن است. برای شروع، این عناوین و مباحث را به عنوان نمونه، با هنرجویان در میان خواهم گذاشت:

- اصطلاح‌شناسی (۱): انگاره/ سبک‌پردازی/ زبان شاعرانه/ ابژه‌شدگی
- فرازبان‌شناسی/ گفتار/ مناسبات گفت‌وگویی
- سخنِ «تک‌گفتارانه»
- چند آوایی و سنخ‌های سخن

پیش از ۳ دهه از دهه ۷۰ که آن را به‌عنوان نقطه عطف شعر زبان، یا شعر مبتنی بر زبان می‌شناسیم، می‌گذرد. رویکرد امروز شما به زبان شعر و اهمیت آن در جریان شعر پیشرو چیست؟

شعر همواره یک رابطه هستی‌شناختی ویژه با زبان دارد و این مختص به دیروز و امروز و گرایش‌ها و مکاتب مختلف نیست. یک نوع رابطه و امری ژنریک که مختص شعر است و من قبلا در جلدهای اول و دوم «سخنِ رمزِ دهان»، به اندازه دانش و تجربیات محدود خود، به طور مفصل به آن پرداخته‌ام. اما اکنون در همین مباحث کارگاه قرار است که اتفاقا به همین مسأله هم پرداخته شود و بعدها در جلد سوم کتاب مذکور در اختیار خوانندگان قرار گیرد. اجازه دهید خوانندگان عزیز را فعلا به آن‌ها ارجاع دهیم. اما زبان شعر امروز تجربه‌های جدیدی را از سر می‌گذراند که امری ناگزیر است و تقاضای عصر. و می‌توان بخش‌های مهمی از وضعیت تازه را با همین چندزبانی، دیگرزبانی و ورود سامانه‌ای (ناسامانه‌ای!) از زبان‌ها و انگاره‌های زبانی مختلف و متقاطع به درون یک متن شعری، تا حدود زیادی توضیح داد.

> **بسیاری از مشکلات و معضلات عجیب و غریب و پیچیده بشر امروز ناشی از همین مسأله است که شعر و هنر را تا حد زیادی کنار گذاشته است!**

برخی معتقدند حرکت شعر به‌عنوان یک مخلوق هنری به سمت نظریات زبانشناسانه که ماهیتی علمی دارند، تا حد زیادی شعر را به جریانی تخصصی تبدیل می‌کند. توضیح شما به این دست منتقدان چیست؟

ببینید شعر وقتی خلق می‌شود که هرگونه نظریه زبان‌شناسانه و علمی و غیره را در پشت‌سر بگذرد. شعر به عنوان یک هنر بالذت و حس و ضرورت‌های حسی سروکار دارد. شعر به سمت هیچ نظریه‌ای حرکت نمی‌کند، این نظریات زبان‌شناسانه و غیره به تعبیر شما هستند که باید ببینند شعر دارد چه می‌کند تا خود را به آن برسانند و تا بتوانند دگردیسی‌های احتمالی آن را توضیح دهند. بنابراین وقتی به نظر می‌آید که شعر دارد به یک جریان تخصصی تبدیل می‌شود، ممکن است چنین تصوری در اغلب اوقات یک تصور واقعی نباشد. مشکل در جای دیگری است که برقرای ارتباط مخاطبان با شعر همچنان در حال کمرنگ‌شدن است. شعر سهل و ممتنع هم مختص دیروز و امروز و گرایش‌ها و مکاتب مختلف نیست! اما ممکن است امروزه چنین شعری هم نوشته شود، اما برای خیلی‌ها تخصصی به نظر آید!

با توجه به تعاملی که از طریق کارگاه‌های آموزشی و جلسات نقد و نظر با نسل‌های جوان‌تر شاعر دارید، چه آینده‌ای را برای سالیان و دهه‌های پیش‌روی شعر فارسی متصورید؟

همه باید روزی به شعر بازگردند. بسیاری از مشکلات و معضلات عجیب و غریب و پیچیده بشر امروز ناشی از همین مسأله است که شعر و هنر را تا حد زیادی کنار گذاشته است! می‌خواهم همین‌ها را با جوان‌ترها در میان بگذارم و فکر می‌کنم در آینده این نقصان سرانجام بیشتر و بیشتر درک خواهد شد.

مطبوعات، جراید و رسانه‌ها در ادوار پیشین، نقش حائز اهمیتی در توسعه دانش و پیشبرد جریان‌های شعری بازی می‌کردند. آیا همچنان می‌توان چنین کارکردی را از آنان انتظار داشت؟

قطعا. اما البته رسانه‌های امروز بسیار متنوع‌ترند و شیوه‌های عمل‌شان بسیار متفاوت‌تر از گذشته است. درک این موضوع و تغییرات متناسب با آن است که می‌تواند تاثیرات گذشته و بلکه بسیار بیشتر از آن را دوباره برگرداند.

به‌عنوان آخرین سوال؛ لطفا درباره فعالیت‌های اخیر و حال حاضر خود بگویید. آیا اثر تازه‌ای را در آستانه انتشار دارید؟

جلد سوم «سخنِ رمزِ دهان» در راه انتشار است. و تجدید چاپ بعضی از کتاب‌های قبلی. دو مجموعه شعر آماده کرده‌ام که هنوز فکری برای‌شان نشده. و...

سیمون دوبوآر و «زمان رازداری»

مریم طباطبایی‌ها
نویسنده و منتقد

سیمون دوبوآر با نام اصلی سیمون لوسی ارنستین ماری برتراند دوبوآر، فیلسوف، نویسنده و اگزیستانسیالیست فرانسوی بود که در ۹ ژانویه سال ۱۹۰۸ در پاریس و در خانواده‌ای بورژوا به دنیا آمد. من هم مثل خیلی‌های دیگر دوبوآر را با کتاب جنس دوم شناختم. در کتاب جنس دوم، دوبوآر استدلال‌های خود را از طریق اگزیستانسیالیستی فمینیستی بیان می‌کند. در کتاب زمان رازداری که محوریت اصلی دوبوآر در این کتاب بر اساس زندگی زنی طرد شده است، مسأله مهم و حیاتی‌ای چون شکاف نسل‌ها نیز به وضوح و روشنی به نمایش درآمده است. مثل خیلی از آثار دیگر سیمون دوبوآر که بر پایه تجربیات زیست شناختی و البته حقیقی انسان‌ها نوشته شده است، زمان رازداری هم از این اسلوب مستثنی نیست. داستان زوجی که صد درصد با مدرنیته همسو هستند و آن را عامل پیشرفت می‌دانند. اما بعد از اینکه صاحب فرزند می‌شوند با حجم وسیعی از تناقضات روبه‌رو شده و درمی‌یابند که نمی‌شود و نباید گاهی دست از اعتقادات برداشت.

«... مغزم برای حل آن همکاری خوبی با من دارد به نظرم می‌آید از خلال لایه‌های مختلف به اسرار پنهانی کلمات پی می‌برم و آنها را بر روی کاغذ می‌کشانم. وقتی آخرین خانه جدول پر شد به سراغ کمدهای لباسم رفتم و زیباترین آنها را که لباسی با ترکیب رنگ صورتی و خاکستری بود درآوردم. در پنجاه سالگی هنوز سر و لباسم یا زیادی غم‌انگیز بود یا زیادی شاد....»

خانواده و در محوریت آن زن از ملزومات و نیروهای محرکه نوشتارها و البته داستان‌های دوبوآر است و نمی‌شود نقش آن را نادیده گرفت. در کتاب زمان رازداری برمی گردیم به دهه‌های شصت و هفتاد میلادی و ارزش‌ها و معیارهای فرهنگی و خانوادگی را در آن سال‌ها که تب و تاب پس از جنگ جهانی دوم هنوز فروکش نکرده است و خانواده معتقدند که جهانِ رو به جلو نیاز به تغییر دارد را نظاره می‌کنیم. تلاش دوبوآر برای نشان دادن خانواده‌ای نه چندان موفق در پیشبرد اهداف و اندیشه‌هایشان در این کتاب درخور توجه است. تابوشکنی در مورد خانواده رویایی و بی‌عیب و نقص. دور شدن نسل‌ها از هم یکی دیگر از معضلاتی است که دوبوآر در این کتاب و چند اثر دیگر به خوبی به آن پرداخته است. شکافی عمیق که باعث می‌شود والدین و فرزندان را در دو سوی مختلف مسیر زندگی قرار بدهد و همین موضوع باعث به چالش کشیده شدن روابط والدین و فرزندان می‌شود. در این روایت با تلاش مذبوحانه پدر و مادری مواجه می‌شویم که سعی دارند این شکاف عمیق را پر کنند.... «به هر حال من می‌دانم که دیگر جوان نیستم. و فقط موجودی هستم که خود را خوب نگه داشته‌ام یا خوب مانده‌ام. این با جوانی فرق داشت. ضمن آنکه چه بسا همه چیز حالا در من پایان گرفته باشد. این افکار عذاب‌آور نمی‌گذاشت بخوابم. قرص خوردم تا به خواب بروم. به عبارتی کابوس ببینم....»

نکته مهم و قابل تامل دیگری که می‌توانیم ردپای آن را در داستان ببینیم، زن این روایت است. زن داستان، خود را انسانی طرد شده و ناموفق می‌داند. کسی که در پیله تعصبات و عملکرد نامطلوب اندیشه‌های خاک گرفته اسیر است و هر چه روبه جلو پیش‌تر می‌رود کمتر به موفقیت می‌رسد. گاهی فکر می‌کنم تاثیر رابطه دراز مدت و نه چندان موفق دوبوآر و سارتر باعث شده است تا سیمون دوبوآر نتواند واکنش‌هایی را که به واسطه زن بودن از دنیای پیرامونش گرفته است هضم و درک کند. نگرش او به دنیای زن‌ها و ای‌بسا فشار جامعه پدرسالار به آنها باعث شده است تا او همواره در پی یافتن راهی برای نشان دادن تناقضات و تفاوت‌هایی باشد که بر زنان روا داشته شده است. اگرچه رابطه میان سارتر و دوبوآر همیشه بر پایه احترام و درک متقابل بود اما فاصله‌ای که دوبوآر به واسطه زن بودنش با سارتر و اندیشه‌ها و عملکردش احساس می‌کرد همیشه دستاویز روایت‌ها و داستان‌هایی بود که در آن زنان به تلاش بیشتری برای نشان دادن خودشان نسبت به دیگران نیاز داشتند. در کتاب زمان رازداری نیز با زنی برخورد می‌کنیم که هرچند این تلاش را برای رساندن خانواده به تعادلی دیر هنگام می‌کند، اما همیشه در پس ذهنش خود را موجودی ناتوان و دور افتاده از مسائل اجتماع می‌بیند و همین موضوع خود باعث عذاب وجدان درونی در او می‌شود. گاهی به بن بست می‌رسد و عمیقا احساس تنهایی می‌کند. زمان رازداری شباهت زیادی به کتاب «سوء تفاهم در مسکو» دارد و شخصیت‌ها هم همین‌طور. محوریت داستان هم در آن کتاب خانواده است و تفاوت نسل‌ها و اندیشه‌ها. با این تفاوت که زن و مرد میانسال داستان اینبار به جای بودن در جغرافیای مسکو در فرانسه زندگی می‌کنند و در تلاش برای تربیت فرزند مشترکشان گاهی به بن‌بست می‌رسند. این نگاه روشن و ریزبینانه به مسائل و معضلات خانوادگی همیشه یکی از مولفه‌ها و مشخصه‌های قلم دوبوآر بوده است و در این چالش‌ها زنان اغلب نقش‌های پررنگ‌تری را به عهده می‌گیرند.

گروس عبدالملکیان برگزیده جایزه رودی شد

مراسم اختتامیه جایزه «رودی» سال ۲۰۲۳ روز گذشته در شهر تورین ایتالیا با معرفی گروس عبدالملکیان به عنوان برگزیده این رویداد برگزار شد.

به گزارش مهر، مراسم پایانی جایزه «رودی» در سال ۲۰۲۳ در شهر تورین ایتالیا برگزار شد و جایزه بخش شاعران تأثیرگذار معاصر که با عنوان «شاهد زیبایی» شناخته می‌شود به گروس عبدالملکیان از ایران رسید. جایزه «رودی» یکی از مهم‌ترین جوایز ادبی ایتالیاست که حدود ۳۰ سال از شروع فعالیتش در شهر تورین می‌گذرد. این جایزه در چندین بخش از جمله شعر شاعران ایتالیایی، شعر جوان ایتالیا، جایزه منتقدان و روزنامه‌نگاران ادبی و همچنین شاعران تأثیرگذار معاصر با عنوان «شاهد زیبایی» برگزار می‌شود. بخش اصلی این جایزه با عنوان «شاهد زیبایی» در سال‌های گذشته به چهره‌هایی چون روبرتو وکیونی و ماریانجلا گوالتیری اهدا شده است. همچنین مراسم اختتامیه این جایزه در سال ۲۰۲۳ روز گذشته برگزار شد که در این مراسم جایزه «شاهد زیبایی» به گروس عبدالملکیان از ایران اهدا شد. متن بیانیه هیئت داوران این جایزه به شرح زیر بود:

گروس عبدالملکیان در سطح جهان، یکی از شاخص‌ترین صداهای شعر معاصر فارسی است. چندین سال است که شعرها و سطرهای او نه تنها در ایران که در زبان‌های مختلف دست به دست می‌چرخد و اثرگذار است. آثار او که در ادامه رشته‌کوه عظیم شعر هزار ساله فارسی است، منعکس‌کننده زندگی، رنج، رؤیا و سرنوشت مردمی است که همواره برای صلح، آزادی و برابری مبارزه کرده‌اند. کتاب «جنگ، عشق، تنهایی» (گزیده شعرهای گروس عبدالملکیان به ایتالیایی) فرصتی است تا طنین فریاد انسانیِ شعرهای او را به ایتالیایی بشنویم. بنابراین به پاس اثرگذاری شاعرانه و عمق شعرهای او، به پاس تعهد اجتماعی، مدنی و انسانی آثارش، جایزه «شاهد زیبایی» را به گروس عبدالملکیان اهدا می‌کنیم. به امید اینکه بار دیگر شعر، موجب حرکت به سمت جهانی زیباتر شود.»

کتاب «جنگ، عشق، تنهایی» عنوان مجموعه‌ای از گروس عبدالملکیان به زبان ایتالیایی منتخبی از سه مجموعه «حفره‌ها»، «سه‌گانه‌ی خاورمیانه» و «پذیرفتن» است. این کتاب با ترجمه مشترک فائزه مردانی و فرانچسکو اوکتو در سال ۲۰۲۲ به ایتالیایی ترجمه و در انتشارات کارابا منتشر شده است.

یادداشت

قهرمانی که هرگز نباخت!

مجتبی گلستانی؛ هشتک میم - نگاه

هادی حسینی‌نژاد
روزنامه‌نگار

حالا ۲ سال از هجرت بی‌بازگشت مجتبی می‌گذرد، از پرواز شاعر و نویسنده‌ای خاص، منتقد و پژوهشگری سختکوش و رفیقی بی‌بدیل و بی‌دریغ. ۲۸ تیرماه ۱۴۰۰ بود که دست سیاه کرونا، چشم‌های نافذ و نکته‌بین گلستانی را برای همیشه بست؛ آبرانسانی که هرگز نباخت؛ نه به معلولیت و نه به محدودیت. روزگار از فیلسوف جوان ما که تازه می‌رفت ثمره ۴۰ سال مقاومت و جنگیدن با مصائب ریز و درشت زندگی را بچیند، قهرمانی بی‌کم و کاست ساخته بود؛ تن و جانی ورزیده با اندیشه‌ای مثال زدنی. دانشمندی که به گواه آمارهای یک پلتفرم کتابخوانی در ۸ سال پایانی زندگی‌اش، ۸۴۴ نسخه کتاب الکترونیک خوانده بود؛ یعنی ماهانه ۹ کتاب! تازه این آمار، مطالعه کتاب‌های کاغذی توسط مجتبی را در برنمی‌گیرد. به یقین که از او بسیار می‌توان نوشت؛ اما در این یادنامه کوتاه که به بهانه سالروز آسمانی شدنش می‌نویسم، خوش دارم بیشتر از قهرمانی‌هایش بگویم؛ از تن و روحی مبارز و مطالبه‌گر که هرگز از پای ننشست. آنچه در ادامه می‌خوانید؛ یکی از یادداشت‌های مجتبی گلستانی است؛ درباره معلولیت و ضرورت به‌رسمیت شناختن تفاوت‌ها.

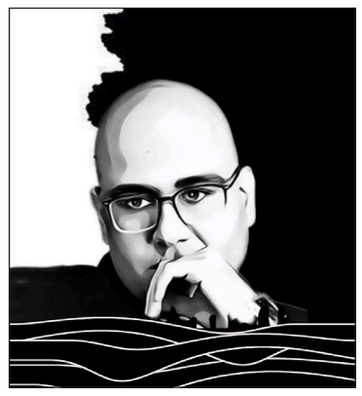

می‌نویسم برای دعوت به فکر کردن

چرا گاهی از معلولیت و به‌ویژه از تجربه‌های شخصی‌ام می‌نویسم؟ چرا در این سال‌ها نوشتن و سخن گفتن از معلولیت برایم این‌همه ضروری و الزام‌آور شده است، یک «بایدِ» تعیین‌کننده اخلاقی که با وجود شخصی و هویتِ فردی من گره خورده است؟ نمی‌نویسم که ناله کنم، نمی‌نویسم که شکوه سر دهم، گلایه کنم، نق بزنم، توجهی به خود جلب کنم یا هرچه، که احتیاجیم نیست به اینها. من بی‌تردید با هرآنچه هستم، خوشم. از خودم نیز تا بدان‌جا که باید می‌کوشیده‌ام، خرسندم. ای بسا می‌نویسم که همین‌ها را یادآوری کنم که زنهاری دهم که مبادا قضاوتم کنید با ایده‌آل‌ها و معیارهای خودتان که از تفاوت و تغییر دفاع می‌کنم، از همان برابری و آزادی که سنگش را به سینه می‌زنید. راه درازی را آمده‌ام و راه، هنوز طولانی است و من ادامه می‌دهم؛ چنان‌که ادامه داده‌ام و دوام آورده‌ام با همه رنج‌ها و زخم‌ها و نگویم بی‌اعتنا و بی‌تفاوت به دیگران، که اتفاقا بسیار حرف‌ها شنیده‌ام، بسیار سکوت کرده‌ام، به انزوای خود و اندیشیدن در خلوتم پناه برده‌ام به قصد دگرگونی وضع و حال و در آغوش زمان تسلا جسته‌ام که بگذرد و راهی بگشاید، که رخدادهای زندگی از حساسیتم به مسأله معلولیت نکاسته و آدم‌ها و رفتارها و حرف‌هاشان بر نکته‌سنجی‌ام درباره تفاوت بدنی افزوده‌اند و اگرچه بی‌رحمانه، یادم آورده‌اند هربار که چقدر مبارزه و مطالعه ضروری و اضطراری است و همه واکنش‌ها را بسی جدی می‌گیرم هر روز، چون باور من است که نه فقط این رفتارها و واکنش‌ها، بلکه جهان و روایت مسلط از جهان - در اخلاقی‌ترین کنش - «باید» تغییر کند که باورم این است که خشونت‌ها و دیگر هراسی‌ها و برتربینی‌ها و معلول‌هراسی‌ها خود گواهی است بر ضرورت مداومت و فوریت مبارزه و مقاومت. و اگر حرف می‌زنم، از تجربه‌هایم می‌نویسم، هم از این روست که سخن گفتن از تفاوت و هویت را از چنگ گفتمان غالب یکسان‌ساز و دیگرهراس رها سازم به سهم خودم. منظورم آن شیوه سخن گفتنی است که از غیر می‌هراسد و با اولین جمله که او بر زبان می‌آورد؛ به بهانه‌های واهی از جمله نسبت دادن تجربه‌های تفاوت به عقده‌ها و خاطره‌های بد کودکی و از این دست روانشناسی گرایی‌های فردگرایانه مبتذل، تا پاک کند دامان آلوده جامعه و اجتماع را از شرم غیرسازی و کنارگذاری، تا تداوم ببخشد هر تبعیضی را که در جریان است تحت عنوان عادی و بهنجار... باور دارم که بی‌پروا سخن گفتن از خود و تجربه‌های خود، وظیفه اخلاقی هر اقلیتِ دچار تبعیض است. و چه هولناک است وقتی به ما، تو و من، گوشزد می‌کنند، و چه بسیار در گوش‌مان خوانده بوده‌اند، که از خود و از زخم‌های کاری جامعه بر تار و پودمان در برابر همین جامعه هیچ نگوییم و گوش بسپاریم به همان روایت‌ها و نسخه‌های همیشگی برای تحکیم الگوهای همیشگی. اما چه کس بیشتر از من صلاحیت دارد که از تجربه معلولیت بنویسد؟ پس من می‌نویسم که بنویسم که نوشتن رهایی است. می‌نویسم که صدا شوم، صدا باشم، صدای دیگری، صدای آن دیگری که منم. و نیازی ندارم حتی به همدلی و تسلایی. می‌نویسم برای دعوت به فکر کردن، می‌نویسم تنها که مطالبه کنم، مطالبه اندیشیدن به دیگری بودن دیگری از آن‌رو که با معیارها و هنجارهای رسمیت یافته ناهمسان و ناهمخوان است و برای به رسمیت شناختنش... و باز خواهم نوشت.